

انجمن قلم افغانستان در سوگ نادیه انجمن شاعر گل های دودی



شماری از شاعران، نویسندگان، روزنامه نگاران و علاقمندان شعر نادیا انجمن در دفتر انجمن قلم افغانستان گرد آمدند و سوگ بزرگ نبود نادیا انجمن را با هم قسمت کردند. پرتو نادری اعلامیه انجمن قلم را در پیوند با این ضایعه بزرگ بر خواند، در بخشی از این اعلامیه از دولت افغانستان خواسته شده است که پرونده قتل نادیا انجمن را جداً پیگیری کند. احمد ضیا رفعت به بیان خاطرات خویش در ارتباط به پیوند ادبی نادیا انجمن با انجمن ادبی هرات در زمان حاکمیت طالبان پرداخت. او گفت نادیا که در آن روزگار تازه به سرایش آغاز کرده بود، شعر هایش را به وسیله یکی از نزدیکانش به انجمن ادبی هرات می فرستاد، شعر های او در انجمن خوانده می شد و از همان نخستین سروده ها پدیدار بود که رابعه دیگری در راه است. ماهرخ نیاز در رثای نادیا شعری خواند. سمیع حامد غروب نادیا را با طلوع شعر او پیوند زد و سخنانی در پیوند به جایگاه شعر او و شهادت مظلومانه او بیان کرد. گل احمد یما با خواندن شعری به بیان اندوه نادیا و مظلومیت زنان درکشور پرداخت. قرار است که انجمن ادبی هرات با راه اندازی یک برنامه ادبی به بررسی شعر و شخصیت ادبی نادیا بپردازد.

اعلامیه انجمن قلم افغانستان در پیوند با شهادت نادیا انجمن) شاعر گل های دودی)

نادیا انجمن به دختران سوخته هرات پیوست و قربانی خشونت در برابر زنان گردید. انجمن قلم افغانستان با تمام درد و دریغ بر گلیم سوگ یکی از ستاره های شعر نوید آور افغانستان نشسته است. این اندوه بی فرجام را همراه با دوستان نادیا انجمن، همراهان او و تمام مردم افغانستان نفس میکشیم و از قلم به دستان افغانستان و نهاد های جامعه مدنی می خواهیم که با تمام قامت و استقامت در گستره زدایش خشونت در برابر زنان و نهادینه سازی حق زن مانند هر حق مسلم دیگری، مبارزه کنند. از دولت افغانستان خواهان پیگیری جدی پرونده قتل نادیا انجمن و دیگر قربانیان جنایت هستیم. نادیا انجمن ۲۵ سال داشت و یک گزینه از شعر هایش به نام «گل های دودی» در سال جاری از سوی انجمن ادبی هرات نشر شده است. نادیا غروب کرد؛ اما نامش طلایه سپیده های فرداست. نادیا انجمن در شعر هایش نفس میکشد.

غزلی از نادیا انجمن

نیست شوقی که زبان باز کنم، از چه بخوانم؟
من که منفور زمانم، چه بخوانم چه نخوانم

چه بگویم سخن از شهید، که زهر است به کامم
وای از مشقت ستمگر که بکوبیده دهانم
نیست غمخوار مرا در همه دنیا که بنام
چه بگیریم، چه بخندم، چه بمیرم، چه بماتم
من و این کنج اسارت، غم ناکامی و حسرت
که عبث زاده ام و مهر بیاید به دهانم
دائم ای دل که بهاران بود و موسم عشرت
من پر بسته چه سازم که پریدن نتوانم
گر چه دیرین است خموشم، نرود نغمه ز یادم
زان که هر لحظه به نجوا سخن از دل برهانم
یاد آن روز گرامی که قفس را بشگافم
سر برون آرم از این عزلت و مستانه بخوانم
من نه آن بید ضعیفم که ز هر باد بلرزم
دخت افغانم و بر جاست که دایم به فغانم